اهداف قرآن از طرح مسايل طبيعى

«قسمت دوم»

محمدحسن رستمى

7ـ تشويق به استفاده از طبيعت و بهرهورى از آن

در جاهليت، مردم، بر اثر پيروى كوركورانه از پيشينيان خويش به خرافاتى دچار شده بودند. از اين رو برخى بهرهورى از طبيعت را بر خود حرام كرده بودند. آنان حيواناتى چون بحيره، سائبه، وصيله و حام را بر خود حرام كرده و نيز در زراعت و ثمره كشاورزى و باغدارى خود مواردى را غيرقابل استفاده مى دانستند.

قرآن همه آن ها را رد كرده و به طور كلى نعمت هاى خدادادى در طبيعت را به عنوان كلى «طيبات» ]پاكيزه ها[ ناميده است و مى فرمايد: چه كسى آن را به شما حرام كرده است؟ نمونه را بنگريد:

(ما جعل اللّه من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام ولكنّ الذين كفروا يفترون على اللّه الكذب ...)[1]

«خداوند هيچ گونه بحيره و سائبه و وصيله و حام قرار نداده، ولى كسانى كه كافر شدند بر خدا دروغ مى بندند.»

در اين آيه شريفه به چهار بدعت اشاره شده كه در ميان عرب جاهلى معمول بود. آنان بر پاره اى از حيوانات به جهتى علامت و نامى مى گذاشتند و خوردن گوشت آن را ممنوع مى ساختند و يا حتى خوردن شير و چيدن پشم و سوار شدن بر پشت آن ها را مجاز نمى شمردند. گاهى اين حيوانات را آزاد مى گذاشتند كه به هر راهى كه مى خواهند بروند و كسى متعرض آن ها نمى شد; يعنى عملاً حيوان را بلااستفاده و بيهوده رها مى كردند.

«بحيره» به حيوانى مى گفتند كه پنج بار زاييده بود و پنجمين آن ها ماده يا به روايتى نر بود كه گوش آن حيوان را شكاف وسيعى مى دادند و رهايش مى كردند.

«سائبه» شترى بود كه دوازده و به روايتى ده بچه مى آورد كه رها مى شد و كسى سوار يا مزاحم او نمى شد.

«وصيله» گوسفندى بود كه هفت بار زاييده بود يا به روايتى دوقلو آورده بود كه كشتن واستفاده از گوشت اين گوسفند را حرام مى دانستند.

«حام» نيز به حيوان نرى گفته مى شد كه از وجود او براى تلقيح حيوانات ماده استفاده مى كردند و اگر ده بار از آن براى تلقيح استفاده مى شد و هر بار فرزندى از نطفه او به وجود مى آمد آن را رها كرده و كسى حق نداشت بر پشت او سوار شود.[2]

گرچه به ظاهر اين احكام جاهلى، جلوه هايى از روح شكرگزارى و قدردانى در برابر خدمت اين حيوانات تلقى مى شود ولى از آن جا كه اين حيوانات رها مى شدند و با حالت دردناكى مى مردند و كسى حاضر نمى شد غذاى درستى به آن ها بدهد و از آن ها مراقبت كند ـ و در نتيجه اثر عكس بر اين حيوانات داشت ـ اسلام از آن جلوگيرى كرد.

قرآن هم چنين از بدعتى ديگر ياد مى كند كه مشركان قسمتى از زراعت و چارپايان خود را مخصوص عده اى خاص مى دانستند و استفاده عموم مردم از آن ها را حرام تلقى مى كردند.

(وقالوا هذه أنعام وحرث حجر لا يطعمها إلاّ من نشاء بزعمهم و أنعام حرّمت ظهورها ...)[3]

«گفتند اين قسمت از چهارپايان و زراعت براى همه حرام است، جز آن كه ما بخواهيم و مى گفتند چهارپايانى است كه سوار شدن بر پشت آن ها تحريم شده است ... .»

مشركان قسمتى از مواهب طبيعى را خاص خدمه و متوليان بت و بتخانه مى دانستند وفقط آنان حق داشتند از سهم بت ها بخورند ولى عموم مردم اجازه استفاده از آن را نداشتند.

قرآن كريم در ادامه مى فرمايد:

(و قالوا ما فى بطون هذه الأنعام خالصة لذكورنا و محرّم على أزواجنا ...)[4]

«مى گفتند آنچه در شكم اين حيوانات است (جنين و بچه در رحم حيوانات) تنها از آن مردان است و بر زنان و همسران ما تحريم شده است.»

بدين سان روشن مى شود كافران قريش بهره مندى از برخى مظاهر طبيعى خدادادى را بر همه حرام مى دانستند و برخى را ويژه عده اى خاص تلقى مى كردند و گاه زنان را از استفاده از آن محروم مى كردند.[5] ولى قرآن با ردّ اين انديشه هاى خرافى و به رسميت نشناختن آن ها، استفاده از مواهب طبيعى را براى همه انسان ها از زن و مرد تجويز كرده است.

قرآن به صراحت مى فرمايد مظاهر و مواهب زيباى خداوندى حرام نشده اند:

(قل من حرّم زينة اللّه التى أخرج لعباده و الطيّبات من الرزق ...)[6]

در تعداد زيادى از آيات، خداوند نعمت هايى را كه براى بشر فراهم كرده است نام مى برد.

(و سخّرلكم ما فى السموات و ما فى الأرض جميعاً)[7]

«همه آنچه را كه در آسمان ها و زمين است مسخر شما قرار داد.»

(ولقد مكّناكم فى الأرض و جعلنا لكم فيها معايش قليلاً ما تشكرون)[8]

«همانا ما شما را در زمين تمكين و اقتدار بخشيديم و در آن براى شما از هرگونه روزى مقدر كرديم.»

(ومن آياته أن يرسل لكم الرياح مبشّرات ... لتجرى الفلك بأمره و لتبتغوا من فضله و لعلّكم تشكرون)[9]

«از جمله نشانه هاى او اين است كه بادهاى بشارت دهنده را مى فرستد ... تا كشتى را به امرش به حركت اندازد و تا از فضلش بهرهور شويد ... .»

(و سخّر لكم البحر لتأكلوا منه لحماً طريّاً و تستخرجوا منه حلية ... .)[10]

«دريا را رام شما كرد تا از آن گوشت تازه بخوريد و زيورها را بيرون آوريد ... .»

در اين آيات دليل يادآورى نعمت هاى الهى شناساندن آن ها به بشر، امر به استفاده از آن ها (لتبتغوا من فضله) و شكرگزارى ذكر شده است. شكرگزارى در مقابل نعمت هاى الهى به اين است كه آن ها را در مسيرى كه حق تعالى معين فرموده است به كار بريم. بر اين اساس استفاده عملى از امكانات طبيعى در خدمت اهداف الهى در مى آيد و بشر بايد با استفاده مشروع از امكانات فراهم آمده خداوندى جامعه انسانى را به سوى سعادت ابدى سوق دهد.

8ـ بيان مبدأ پيدايش و نحوه تكوّن موجودات و پديده ها

در برخى آيات كشف مبدأ خلقت و مراحل تكوّن بعضى از موجودات و پديده هاى طبيعى مطرح شده است.

از اين آيات تشويق به فراگيرى دانش طبيعى و كشف مبدأ آفرينش استفاده مى شود; چرا كه كشف مبدأ خلقت و نيز اطلاع يافتن بر نحوه تكوين اشيا از ابزار مهمى است كه انسان ها را به مبدأ متعالى نزديك مى كند.

قرآن مى فرمايد:

(أو لم ير الذين كفروا أنّ السموات و الأرض كانتا رتقاً ففتقناهما و جعلنا من الماء كلّ شىء حىّ ...)[11]

«آيا كافران توجه نكردند كه آسمان ها و زمين به هم پيوسته بودند و ما آن ها را از هم جدا كرديم و هر چيز زنده اى را از آب قرار داديم ... .»

علامه طباطبايى(قدس سره) نوشته است:

«ما همواره مشاهده مى كنيم كه عناصر زمينى و جوى از يكديگر منفصل مى شوند. انواع گياهان از زمين جدا مى شوند و حيوانات برخى از برخى منفصل مى شوند وصورت جديد هر مخلوق داراى آثارى جديد است. كرات آسمانى و زمين نيز ماده هستند و احكام ماده بر آن ها جارى مى شود. تكرار تولدها و انفصال ها ما را به اين نقطه مى رساند كه روزى همه زمين و كرات ديگر به هم پيوسته بوده اند و آسمان وزمينى نبوده است. بعدها بر اثر تدبيرى منظم، هر يك از موجودات فعلى از آن مجموعه جدا شده و نظام فعلى آفرينش محقق شده است.»[12]

قرآن مى فرمايد:

(أفلا ينظرون إلى الإبل كيف خلقت و إلى السماء كيف رفعت و إلى الجبال كيف نصبت و إلى الأرض كيف سطحت)[13]

«آيا به شتر نمى نگرند كه چگونه آفريده شده و به آسمان كه چگونه برافراشته شده وبه كوه ها كه چگونه برپا شده و به زمين كه چگونه هموار شده است؟»

علامه طباطبايى نوشته است:

«قرآن از شتر ياد كرد; زيرا سوره غاشيه مكى است و مخاطب اوليه قرآن اعراب بودند و شتر از اركان زندگى آن ها به شمار مى رفت. قرآن آنان را دعوت مى كند كه خلقت شتر كه همه روزه با آن سر و كار دارند را بنگرند كه چگونه از ماده فاقد شعور وحيات موجودى به اين عجيبى و با اين همه سودمندى ايجاد شده است. سپس به آسمان بنگرند كه ستارگان و ماه و خورشيد به زيبايى آن را زينت داده اند و در بين آسمان و زمين هوا اين ماده حياتى موجودات زنده قرار داده شده است و آن گاه به كوه ها نظاره كنند كه همانند ميخى زمين را از لرزه بازمى دارند و زير آن ها مخازن آب ها و معدن هاست. هم چنين به خود زمين بنگرند كه چگونه هموار شده و براى زندگى بشر بر روى آن مناسب قرار داده شده است.»[14]

قرآن هم چنين كيفيت شكل گرفتن ابرها و ايجاد باران و نقش بادها در آن را متذكر مى شود تا در نحوه ايجاد اين مايه حيات كه از آسمان نازل مى شود تأمل كنند.

(اللّه الذى يرسل الرياح فتثير سحاباً فيبسطه فى السماء كيف يشاء و يجعله كسفاً فترى الودق يخرج من خلاله)[15]

«خدايى كه بادها را مى فرستد و به وسيله آن ها ابر را بر مى انگيزاند، پس ابر را هر طور كه بخواهد در آسمان مى گستراند و آن را به صورت قطعه قطعه در مى آورد، آن گاه مى بينى كه قطرات باران از لابه لاى ابرها خارج مى شود.»

9ـ بيان نظم، انسجام و هدفدارى طبيعت

در بسيارى از آيات قرآن، وجود نظم، انسجام و هدفدارى در طبيعت دليلى بر حكمت خالق حكيم ذكر شده است كه در هدف سوم به آن اشاره كرديم. اكنون بر آن بيفزاييم كه اين آيات افزون بر نشان دادن علم و حكمت الهى، فكر انسانى را به تأمّل در پديده هاى طبيعى سوق مى دهد و به بشر مى آموزد كه حوادث طبيعى عالم را، تصادفى فرض نكنند و در پى كشف قوانين منظم آن ها باشند.

كشف و نمودن نظم و انسجام و پيوند ميان اعضاى پيكره شكوهمند طبيعت يكى از مسايل عمده طبيعت شناسى است و پيشرفت علوم، ناشى از كشف قوانين طبيعى و پرده برداشتن از راز و رمزهاى آن است. با توجه به چنين شناختى، ديگر انسان ها براى رسيدن به آرزوها و آرمان هاى خود به انتظار تصادف و اتفاق نخواهند نشست و به ثمر رسيدن خواسته هاى خود را در پيگيرى آن ها از طريق قوانين طبيعى جست وجو خواهند كرد. خيال بافى و انتظار بيهوده در بين آنان رواج نخواهد يافت و همگان كارهاى خود را براساس نظم و انسجام پايه ريزى خواهند كرد.

پس تأمل در آيات نظم الهى، افزون بر رهنمون شدن انسان به مبدأ عليم و حكيم، در اصلاح فكر و عمل انسان نيز تأثيرى به سزا خواهد داشت. فكر رسيدن به جامعه آباد و سالم بدون تلاش جدى براى آن و به انتظار اعجاز و تصادف و خرق عادت نشستن در بين مردم وجود نخواهد داشت و افراد جامعه اگر بفهمند كه كارهاى خدايشان از چه انسجام و اتقانى برخوردار است، بدون شك زندگى را به بازيچه نخواهند گرفت.

اكنون نمونه اى ازاين قبيل آيات را بنگريد:

(و ما خلقنا السموات والأرض و ما بينهما لاعبين)[16]

«ما آسمان ها و زمين و اشياى بين آن ها را به بازيچه نيافريديم.»

(ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور)[17]

«تو در خلقت خداى رحمان بى نظمى و نقصان نخواهى يافت، پس باز بنگر آيا خللى در آن مى بينى؟»

در برخى از آيات آمده است كه براى سير طبيعى حوادث مهلت معينى قرار داده شده است و در برخى ديگر آمده است كه خلقت اشيا و جريان امور طبيعت روى حساب مى باشد (يعنى داراى اندازه معين و ميزان مشخص است) همانند:

(أو لم يتفكّروا فى أنفسهم ما خلق اللّه السموات و الأرض و ما بينهما إلاّ بالحقّ و أجل مسمّى)[18]

«آيا در پيش خود تفكر نكردند كه خدا آسمان ها و زمين و اشياى بين آن ها را جز به حق و براى مهلت معينى نيافريده است.»

(اللّه الذى رفع السموات بغير عمد ترونها ثمّ استوى على العرش و سخّر الشمس و القمر كلّ يَجْرى لأجل مسمّى)[19]

«خدايى كه آسمان ها را بدون ستونى كه ببينيد برافراشت، سپس به كار عرش پرداخت و خورشيد و ماه را مسخر ساخت كه هر يك تا زمان معينى حركت دارند.»

(الشمس و القمر بحسبان)[20]

«خورشيد و ماه روى حساب در گردش اند.»

(و إن من شىء إلاّ عندنا خزائنه و ما ننزّله إلاّ بقدر معلوم)[21]

«خزاين همه چيز نزد ماست ولى ما جز به اندازه معين آن را نازل نمى كنيم.»

(و خلق كلّ شىء فقدّره تقديراً)[22]

«همه چيز را آفريد و براى آن اندازه اى معين مقرر داشت.»

(و السماء رفعها و وضع الميزان)[23]

«آسمان را برافراشت و ميزان (عدل و نظم) را در عالم نهاد.»

(و أنبتنا فيها من كلّ شىء موزون)[24]

«در زمين از هر نوع گياه موزون آفريديم.»

از اين دست آيات، وجود نظم در قوانين طبيعى اثبات شده و اساساً قوانين طبيعى در سايه همين نظم مفهوم پيدا مى كند، چرا كه دانشمندان علوم طبيعى اگر به وجود نظم در طبيعت معتقد نبودند به دنبال كشف قوانين طبيعت نمى گشتند.

10ـ استفاده تمثيلى از طبيعت در قرآن كريم

بهره گيرى از مَثَل در فرهنگ هاى مختلف رواج دارد. قرآن نيز براى اثبات و نمودن حقايقى از مَثَل استفاده كرده است. مثلاً براى تبيين حالات منافقان و روشن كردن برنامه هاى مزورانه آنان از مثل بهره جسته است.

قرآن براى منافقان دو مثال مى زند:

الف: پس از بيان صفات و ويژگى هاى منافقان مثالى دقيق و گويا از حالات آنان ارائه مى كند. منافقان خود را زيرك و باهوش مى پندارند و در پرتو روشنايى شعله ضعيفى كه موقتاً مى افروزند مى خواهند راه زندگى خود را ادامه دهند.

آنان همانند كسى هستند كه در دل شبى ظلمانى آتشى افروخته تا در پرتو نور آن، راه را از بيراهه بشناسند و به سر منزل مقصود برسند. ولى همين كه شعله آتش اطراف آنان را روشن ساخت خداوند آن را خاموش مى سازد و در تاريكى رهايشان مى سازد، به طورى كه چيزى را نبينند.

آنان فكر مى كنند با اين آتش مختصر مى توانند با ظلمت ها پيكار كنند، اما ناگهان بادى سخت بر مى خيزد، يا باران درشتى فرو مى ريزد و آتش به سردى و خاموشى مى گرايد و بار ديگر در تاريكى وحشت زا سرگردان مى شوند:

(مثلهم كمثل الذى استوقد ناراً فلمّا أضائت ما حوله ذهب اللّه بنورهم و تركهم فى ظلمات لا يبصرون)[25]

ب: قرآن صحنه زندگى منافقان را به نحوه ديگرى ترسيم مى كند: شبى است تاريك وظلمانى، پرخوف و خطر، باران به شدت مى بارد، از كرانه هاى افق برق پرنورى مى جهد، صداى غرش وحشت زا و مهيب رعد نزديك است پرده هاى گوش را پاره كند، انسان هايى بى پناه در اين دشت وسيع و ظلمانى حيران و سرگردان مانده اند، پناهگاهى ندارند و ظلمت اجازه نمى دهد گامى به سوى مقصد بردارند:

(أو كصيّب من السماء فيه ظلمات و رعد و برق يجعلون أصابعهم فى آذانهم من الصواعق حذر الموت ...)[26]

در اين شرايط هولناك هر زمان كه برق مى زند و صفحه بيابان روشن مى شود، چند گامى در پرتو آن راه مى روند ولى بلافاصله ظلمت بر آنان مسلط مى شود و در جاى خود متوقف مى شوند.

قرآن هم چنين با بهره گرفتن از طبيعت، حالات و اعمال كافران را ترسيم كرده است:

الف: درياى خروشان و مواجى را در نظر بگيريد كه بسيار ژرف است و مى دانيم نور آفتاب كه قوى ترين نورهاست تا حد معينى در دريا نفوذ مى كند و آخرين اشعه آن تقريباً در عمق هفتصد مترى محو و نابود مى شود، به طورى كه در اعماق بيشتر، تاريكى جاويدان حكم فرماست. نيز مى دانيم كه آب اگر صاف و بدون تلاطم باشد نور را بهتر منعكس مى كند، ولى امواج متلاطم، شعاع نور را درهم مى شكند و مقدار كمترى از آن به اعماق آب منتقل مى شود.

اگر بر اين امواج خروشان اين موضوع را نيز اضافه كنيم كه ابرى تيره بر بالاى آن ها سايه افكنده باشد ظلمتى كه از آن حاصل مى شود، ظلمتى است فوق العاده متراكم; ظلمت اعماق آب از يكسو، ظلمت امواج خروشان از سوى ديگر و ظلمت ابر تاريك از سوى سوم ظلماتى است كه بر روى يكديگر قرار گرفته است و بديهى است كه در چنين ظلمتى نزديك ترين اشيا قابل ديدن نيست. حتى اگر انسان دست خود را نزديك چشمش قرار دهد آن را نمى بيند.

قرآن كافران را كه از نور ايمان بى بهره اند همچون كسى مى داند كه در چنين ظلمت مضاعفى گرفتار شده باشند و اعمال زشت آنان را به تاريكى هاى مضاعف مثال زده است:

(أو كظلمات فى بَحْر لجىّ يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض إذا أخرج يده لم يكد يريها ...)[27]

«يا (اعمال كافران) همچون ظلماتى است در يك درياى پهناور كه موج آن را پوشانيده و بر فراز آن موج ديگرى است و بر فراز آن ابرى تاريك، ظلماتى است يكى بر فراز ديگرى، آن چنان كه هرگاه دست خود را خارج كند ممكن نيست آن را ببيند ... .»

زمخشرى نوشته است:

«اعمال كافران از آن جا كه باطل است در تاريكى و تيرگى به ظلمات متراكم تشبيه شده است.»[28]

ب: بيابانى خشك و سوزان را در نظر بگيريد كه كسى در آن گرفتار آمده به جاى آب، به دنبال سراب مى دود و عاقبت از تشنگى جان مى دهد. قرآن سعى و كوشش كافران را به تلاش براى يافتن سراب تشبيه مى كند.

(والذين كفروا أعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماءاً حتّى إذا جائه لم يجده شيئاً ...)[29]

«اعمال كافران همچون سرابى است در يك كوير كه انسان تشنه آن را آب مى پندارد اما هنگامى كه به سراغ آن مى آيد، چيزى نمى يابد.»

سراب از ريشه سَرَبَ به معنى راه رفتن در سراشيبى و سَرْب به معنى راه شيب دار است. به همين مناسبت «سراب» به تلألؤيى مى گويند كه از دور در بيابان ها وسراشيبى ها نمايان مى شود و به نظر مى رسد كه در آن جا آب وجود دارد در حالى كه چيزى جز انعكاس نور آفتاب نيست.[30]

كافران تلاش بيهوده مى كنند به خيال اين كه اين اعمال در آينده به آنان سودى خواهد رسانيد، ولى وقتى به نتيجه اعمال خويش نياز مبرم پيدا مى كنند، مى فهمند كه چيزى در اختيارشان نيست و آنان از عذاب الهى نجات نمى يابند.[31]

ج: قرآن اعمال و رفتار بى محتواى كافران را به خاكسترى در برابر تندباد تشبيه مى كند و مى فرمايد:

(مثل الذين كفروا بربّهم أعمالهم كرماد اشتدّت به الريح فى يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شىء ...)[32]

«اعمال آنان كه به پروردگارشان كافر شدند همچون خاكسترى است در برابر تندباد در يك روز طوفانى، آن ها توانايى ندارند كمترين چيزى از آنچه را انجام داده اند، به دست آورند.»

به راستى تشبيه زيبايى است! اول آن كه خاكستر، باقى مانده مشتى آتش است، ظاهرى دارد ولى هيچ محتوايى در آن نيست. خاكستر، آن چنان بى خاصيت است كه هيچ گل و گياهى در آن نمى رويد و حتى علف هرزه در خاكستر قابل رويش نيست (برخلاف خاك).

دوم آن كه در ميان ذرات خاكستر هيچ نوع چسبندگى و پيوندى وجود ندارد و هر ذره اى به سرعت ذره ديگر را رها مى سازد. اعمال كافران همچون ذرات خاكستر بدون انسجام است. برخلاف مؤمنان كه اعمالشان منسجم بوده و هر عملى عمل ديگر را تكميل مى كند و روح توحيد و وحدت نه تنها در بين مؤمنان كه در ميان اعمال فرد با ايمان نيز وجود دارد.

سوم اين كه خاكستر در برابر تندباد ياراى مقاومت نداشته و هر ذره آن به جايى پراكنده مى شود، به ويژه اگر يك روز طوفانى باشد و از صبح تا شام بادها به هر سو بوزند بديهى است كه چنين خاكسترى چنان پراكنده مى شود كه با هيچ قدرتى نمى توان ذرات آن را جمع كرد.

چهارم آن كه خاكستر بر خلاف كاه يا برگ هاى درختان است، چرا كه تندباد حتى برگ هاى درختان را نيز پراكنده مى كند ولى باز قابل تشخيص و شناسايى هستند، گرچه هر برگى در جايى خواهد افتاد. ولى خاكستر ذراتى ريز و كوچك دارد كه پس از پراكنده شدن ديگر قابل رويت نخواهد بود و اگر پراكنده شوند آن چنان از نظر محو مى شوند كه گويى به كلى نابود شده اند.

قرآن كريم اعمال كافران را به تل خاكسترى تشبيه مى كند بى خاصيت و بى ثمر و بدون هيچ گونه انسجام كه در برابر تندبادى قرار بگيرد كه يك روز تمام بر آن بوزد و اثرى از آن نماند.

از اين رو بيضاوى نوشته است: «در روز قيامت كافران اثرى از اعمال خود نمى بينند.»[33]

11ـ تشويق مردم به ايمان و تقوا و انفاق در راه خداوند

قرآن مردم را به ايمان و تقوا فرا مى خواند و با تعابيرى زيبا، حسن عاقبت مؤمنان و پرهيزكاران را نشان مى دهد و با ارائه دلايل و شواهد، مردم را به راستى و پاكى و درستى هدايت مى كند. يادكرد قرآن از طبيعت و عناصر طبيعى گاه در اين راستا قرار دارد. نمونه را بنگريد:

(لو أن أهل القرى آمنوا و اتّقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض ...)[34]

«اگر مردم ساكن در آبادى ها ايمان آورند و تقوا پيشه كنند بركات آسمان و زمين را بر آنان مى گشاييم ... .»

در اين كه مقصود از بركات آسمان و زمين چيست در ميان مفسران گفت و گوست. برخى آن را به نزول باران و روييدن گياهان تفسير كرده اند[35] و برخى به اجابت دعاها و حل مشكلات زندگى و اين احتمال نيز وجود دارد كه مقصود از بركات آسمانى، بركات معنوى و منظور از بركات زمينى، بركات مادى باشد. ولى با توجه به آيات قبل از اين آيه كه سخن از مجازات مجرمان به وسيله سيلاب از آسمان يا طغيان چشمه ها و يا صاعقه ها و زلزله هاست به نظر مى رسد تفسير اول مناسبت تر باشد و اشاره به اين حقيقت است كه اگر انسان تقوا پيشه كند و با ايمان باشد به جاى عذاب، از آسمان و زمين بر او بركت خواهد باريد و اين انسان است كه بركات را به بلاها تبديل مى كند.

(وأن لو استقاموا على الطريقة لأسقيناهم ماء غدقاً)[36]

«اگر بر طريقه راست پايدارى كنند از آبى فراوان سيرابشان كنيم.»

علامه طباطبايى نوشته است: مقصود از «طريقه» در اين آيه راه اسلام است كه پايدارى بر آن موجب وسعت در روزى مادى مردم مى شود و اين آيه به معنى آيه سوره اعراف مى باشد.[37]

وى در تفسير آيه 96 اعراف آورده است:

«مقصود از بركات آسمانى باران و برف و سرما و گرما در وقت خود و مقدار سودمند از آن هاست و مقصود از بركات زمينى گياه و ميوه و ... است.»[38]

ج: قرآن براى تشويق مردم به رسيدگى به محرومان و انفاق، اموال مورد انفاق را به دانه اى تشبيه مى كند كه در زمين كاشته شود و خداوند آن دانه را پرورش داده و به صدها دانه تبديل كند.

(مثل الذين ينفقون أموالهم فى سبيل اللّه كمثل حبّة أنبتت سبع سنابل فى كلّ سنبلة مأة حبّة واللّه يضاعف لمن يشاء)[39]

«مثل كسانى كه اموال خود را در راه خدا انفاق مى كنند مثل بذرى است كه هفت خوشه بروياند كه در هر خوشه يكصد دانه باشد و خداوند آن را براى هر كس بخواهد (شايستگى داشته باشد) دو يا چند برابر مى كند.»

ظاهر آيه اين است كه خود افراد نيكوكار به دانه هاى پربركت تشبيه شده اند. به راستى كه افراد نيكوكار همچون بذرهاى پرثمرى هستند كه به هر طرف ريشه و شاخه مى گسترانند و همه جا را زير بال و پر خود مى گيرند. برخى از مفسران گفته اند خود افراد نيكوكار به بذر تشبيه نشده اند بلكه انفاق آنان به بذر تشبيه شده و «صدقات» در قبل از «الذين» در تقدير است، يا اين كه خود آنان تشبيه شده اند به كشاورزى كه دانه را بكارد. بنابراين كلمه «باذر» قبل از «حبّه» در تقدير است.[40]

12ـ خبر دادن از پايان عالم مادى

قرآن كريم عالم مادى و كرات آسمانى و حيات زمينى را جاويدان نمى داند و به صورت هاى مختلف بيان مى كند كه روزى چرخه حيات مادى از حركت باز خواهد ايستاد و فنا و زوال بر عالم مستولى خواهد شد و زندگى مادى فعلى بشر به پايان خواهد رسيد.

قرآن كريم بدون آن كه زمان مشخص و محدودى را تعيين كند مى فرمايد روزى خواهد آمد كه نظام كهكشان ها درهم فرو خواهد ريخت و ستارگان نابود شده و زمين متلاشى خواهد شد:

(كلا إذا دكّت الأرض دكّاً دكّاً)[41]

«حقا چون زمين سخت درهم شكسته و كوبيده شود.»

(اذا الشمس كوّرت و إذا النجوم انكدرت و إذا الجبال سيّرت ...)[42]

«چون خورشيد بى فروغ شود و چون ستارگان فرو ريزند و چون كوه ها از جاى خود كنده شوند ... .»

(إذا السماء انفطرت و إذا الكواكب انتثرت و إذا البحار فجّرت ...)[43]

«آن گاه كه آسمان بشكافد و آن گاه كه ستارگان پراكنده شوند و آن گاه كه درياها به هم بپيوندند ... .»

شوكانى نوشته است:

«دكّ به معنى شكستن و كوبيده شدن است و معنى آيه اين است كه زمين گرفتار زلزله ها و تكان شديدى خواهد شد كه ارتفاعات بر اثر آن ها مسطح شوند.»[44]

طبرسى نيز نوشته است:

«تمامى كوه ها و ارتفاعات حتى ساختمان ها و درخت ها درهم خواهند شكست.»[45]

مقصود از انفطار آسمان، قطعه قطعه شدن آن و مراد از انتثار ستارگان سقوط آنان بدون نور است ]پس از خاموش شدن از مدار خود خارج مى شوند[ و مقصود از تكوير خورشيد پايان يافتن نور آن است.[46]

صابونى مى گويد: اين آيات اشاره است به سختى ها، تغييرها و نابودى هايى كه عالم هستى را فراخواهد گرفت كه ستارگان از قرارگاه ها و برج هاى خود سقوط خواهند كرد.[47]

13ـ بزرگداشت دين اسلام و نشان دادن پيشرفت حيرت انگيز آن

قرآن كريم دين اسلام را براى بشر به ارمغان آورد و در عظمت و بزرگداشت اين دين بزرگ الهى فراوان سخت گفت. قرآن بيان مى كند كه اين دين حنيف كه بر مقتضاى فطرت بشر قرار دارد، به تدريج رشد خواهد كرد و على رغم ميل كافران و ناباوران ريشه در جان انسان ها خواهد دوانيد و با فداكارى مردانى راست قامت، روز به روز بر شوكت و قدرت و استحكام آن افزوده خواهد شد.

قرآن براى بر نمودن اين حقايق متعالى از مثال به طبيعت بهره مى گيرد. در جايى پس از تمجيد پيامبر اسلام(صلى الله عليه وآله وسلم) و ياران پاكباخته آن حضرت و بيان روحيات عالى و تواضع، اخلاص و پايمردى آنان، آنان را به دانه اى كاشته شده تشبيه مى كند كه به سرعت رشد كرده و به زودى به مرحله اى خواهد رسيد كه بتواند روى پاى خود بايستد و هيچ حادثه و طوفانى نتواند او را از پاى درآورد، آن چنان برق آسا قدرت بگيرد كه همگان انگشت حيرت به دندان بگزند و كافران با ديدن شوكت آن در خشم فرو روند.

قرآن مى فرمايد:

(محمد رسول اللّه و الذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركّعاً سجّداً يبتغون فضلاً من اللّه و رضواناً سيماهم فى وجوههم من أثر السجود ذلك مثلهم فى التوراة و مثلهم فى الإنجيل كزرع أخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزّراع ليغيظ بهم الكفار)[48]

«محمد، پيامبر خدا و كسانى كه با او هستند بر كافران سخت گيرند و با يكديگر مهربان، آرى آنان را بينى كه ركوع مى كنند، به سجده مى آيند و جوياى فضل و خشنودى خدا هستند. نشان شان اثر سجده اى است كه بر چهره آنان است، اين است وصف آنان در تورات و در انجيل كه چون كِشته اى هستند كه جوانه بزند و آن جوانه محكم شود و بر پاهاى خود بايستد و كشاورزان را به شگفتى وادارد تا آن جا كه كافران را به خشم آورد.»

مراغى نوشته است:

«اين مثالى است كه خداوند براى امت اسلامى زده است كه در ابتدا ضعيف بود و به تدريج ترقى پيدا كرده و قوى و مستحكم شده و باعث حيرت مردم شد. اين ويژگى هاى زمان عزت اسلام است، اما اكنون در خوارى و سستى مسلمانان نگاه كن كه چگونه به سستى گراييده اند و همانند گياه خشكى شده اند كه بادها آن را به هر طرف مى برد به اميد اين كه امت اسلامى به حالات گذشته خود برگردند.»[49]

قرآن كريم هم چنين كلمه طيبه ]پاكيزه[ را در مقابله كلمه خبيثه ]ناپاك[ قرار داده و براى اين دو مثالى از طبيعت ارائه كرده است.

«كلمه طيبه» به درختى تنومند و استوار و پرثمر تشبيه شده كه ريشه هاى آن به خوبى در زمين جا گرفته و شاخه هاى آن سر به آسمان كشيده است. از سايه نشاط بخش و فرحناك آن همگان بهره مند مى شوند و همواره داراى ميوه و ثمر است. برعكس، «كلمه ناپاك» به درختى بى ثمر مى ماند كه ريشه اى در زمين ندوانيده و داراى ثبات و استقرار نبوده و با اندك نسيمى از جاى كنده مى شود.

قرآن مى فرمايد:

(ألم تر كيف ضرب اللّه مثلاً كلمة طيّبة كشجرة طيّبة أصلها ثابت و فرعها فى السماء تؤتى أكلها كلّ حين بإذن ربّها ... و مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثّت من فوق الأرض ما لها من قرار ...)[50]

«آيا نديده اى كه خدا چگونه مثل زد؟ كلمه پاك چون درختى پاك است كه ريشه اش در زمين استوار و شاخه هايش در آسمان است به فرمان خدا در هر زمان ميوه خود را مى دهد ... و مثل كلمه ناپاك چون درختى ناپاك است كه ريشه در زمين ندارد و برپا نتواند ماند ... .»

در اين كه مراد از كلمه پاك چيست، در بين مفسران اختلاف وجود دارد. برخى آن را «شهادت به توحيد» دانسته اند و برخى آن را «ايمان» تفسير كرده و برخى اشاره به قرآن دانسته اند و عده اى هر سخن نيكو را كلمه طيبه تلقى كرده و برخى اوامر و نواهى خداوند را و بعضى مؤمنان را مصداق آن دانسته اند.[51]

علامه طباطبايى نوشته است:

«مقصود از كلمه طيبه "اعتقاد صحيح ثابت" است كه همان باور به توحيد است كه اگر بر آن پايدارى شود دچار نابودى نشده و آبادانى جهان انسانى چنان كه شايسته اوست، ايجاد خواهد شد.»[52]

به نظر مى رسد با توجه به وسعت مفهوم و محتواى كلمه پاك، اين سخن تمامى دستورها و برنامه ها و روش هاى پاك و تمامى اعمال و انسان هاى پاكيزه را شامل مى شود كه داراى آثار و نتايج با بركتى هستند، اسلام آيينى است سراسر پاكى و طهارت و مؤمن كسى نيست جز اسلام مجسم و اين اسلام به درختى پاك و استوار و بابركت تشبيه شده است، با وجه شباهت بسيار:

1ـ اسلام موجودى داراى رشد و نمو است نه بى روح و جامد و بى حركت بلكه پويا وروينده همانند درختى كه داراى تكامل و رشد است.

2ـ تمامى ابعاد و دستورات اسلام پاكيزه است و تمامى ابعاد وجودى آن را طهارت فراگرفته است; همان گونه كه در درخت پاك، هم منظره آن پاكيزه است و هم ميوه اش و هم شكوفه اش و هم سايه اش و هم نسيم عطرآميزى كه از آن بر مى خيزد.

3ـ درخت داراى انسجامى حساب شده است، ريشه اى دارد و شاخه هايى و هر كدام داراى مأموريت و وظيفه اى هستند. اسلام نيز داراى شاخه و ريشه است كه دليلى است بر حاكميت نظام حساب شده آن.

4ـ شاخه هاى درخت در محيط پست و محدود قرار ندارد بلكه شاخه ها سينه هوا را شكافته و در آن فرو رفته است و هر قدر شاخه هاى درخت برافراشته باشند از آلودگى گرد و غبار زمين دورترند و ميوه هاى پاك ترى خواهند داشت و از نور آفتاب و هواى سالم ترى بهره خواهند گرفت و آن ها را به ميوه خود بهتر منتقل خواهند ساخت.

شاخه هاى اسلام نيز كرانه هاى معنوى و ملكوتى را فراگرفته، محدود نيست، از فضاى آزاد معنويت تغذيه مى شود و آفات ماده و ماديات بر چهره دل آراى آن نمى نشيند.

5ـ همان گونه كه درخت پاكيزه پربار است و مولد و ميوه خود را همواره عرضه داشته و هر زمان كه دست به سوى شاخه هايش دراز كنى محروم بر نمى گردى، اسلام نيز مثمر است وثمربخش، مولّد است و افزاينده و هرگاه هر كس به شاخه هاى معرفتى اسلام دست دراز كند ثمره اى تازه به دست مى آورد.

6ـ همان گونه كه ميوه دادن درخت بى حساب نيست بلكه مشمول قوانين آفرينش بوده وطبق سنت الهى و به اذن پروردگار ميوه اش را ارزانى مى دارد. اسلام نيز مشمول قوانين تكوين بوده و به اذن خداوند ميوه هاى خويش را در دسترس عقول بشرى قرار مى دهد.

7ـ ريشه هاى محكم، درخت را از طوفان ها محفوظ مى دارد، اسلام نيز قابل زوال نيست; چرا كه بر ريشه هاى محكمى قرار دارد. وحى و عقل و فطرت و ... همگى ريشه هاى درخت استوار اسلام اند.[53]

پايان

پى نوشت :

[1]- سوره مائده (5) آيه 103.

[2]- ر.ك: تفسير نمونه، ج 5، ص 103; التفسير الكبير، فخر رازى، ج 12، ص 108; انوار التنزيل، بيضاوى، ج 1، ص 146.

[3]- سوره انعام (6) آيه 138.

[4]- همان، آيه 139.

[5]- ر.ك: انوار التنزيل، بيضاوى، ج 2، ص 184 و 185; التفسير الكبير، فخر رازى، ج 13، ص 207.

[6]- سوره اعراف (7) آيه 32.

[7]- سوره جاثيه (45) آيه 13.

[8]- سوره اعراف (7) آيه 10.

[9]- سوره روم (30) آيه 46.

[10]- سوره نحل (16) آيه 14.

[11]- سوره انبياء (21) آيه 30.

[12]- الميزان، ج 14، ص 280.

[13]- سوره غاشيه (88) آيه 17 ـ 20.

[14]- الميزان، ج 20، ص 310.

[15]- سوره روم (30) آيه 48.

[16]- سوره دخان (44) آيه 39; سوره انبياء (21) آيه 16 با تعبير (وما خلقنا السماء ...).

[17]- سوره ملك (67) آيه 3.

[18]- سوره روم (30) آيه 8.

[19]- سوره رعد (13) آيه 2.

[20]- سوره رحمن (55) آيه 5.

[21]- سوره حجر (15) آيه 21.

[22]- سوره فرقان (25) آيه 2.

[23]- سوره رحمن (55) آيه 7.

[24]- سوره حجر (15) آيه 19.

[25]- سوره بقره (2) آيه 17.

[26]- همان، آيه 19.

[27]- سوره نور (24) آيه 40.

[28]- الكشاف، ج 3، ص 244.

[29]- سوره نور (24) آيه 39.

[30]- دانشمندان فيزيك امروزه مى گويند هنگامى كه هوا گرم مى شود طبقه هواى مجاور زمين بر اثر شدت گرما انبساط بيشترى پيدا مى كند و با توده مجاور تفاوت مى يابد. امواج نور در آن مى شكند و سراب به خاطر همين شكست نور است. ر.ك: تفسير نمونه، ج 14، ص 491.

[31]- الكشاف، ج 3، ص 243.

[32]- سوره ابراهيم (14) آيه 18.

[33]- انوار التنزيل، ج 3، ص 196.

[34]- سوره اعراف (7) آيه 96.

[35]- ر.ك: به الكشاف، زمخشرى، ج 1، ص 472.

[36]- سوره جن (72) آيه 16.

[37]- الميزان، ج 20، ص 50.

[38]- همان، ج 8، ص 205.

[39]- سوره بقره (2) آيه 261.

[40]- ر.ك: تفسير نمونه، ج 2، ص 234.

[41]- سوره فجر (89) آيه 21.

[42]- سوره تكوير (81) آيات 1 ـ 3.

[43]- سوره انفطار (82) آيات 1 ـ 3.

[44]- فتح القدير، شوكانى، ج 5، ص 458.

[45]- مجمع البيان، ج 10، ص 741.

[46]- همان، ص 681 و 673.

[47]- صفوة التفاسير، صابونى، ج 3، ص 524 و 528.

[48]- سوره فتح (48) آيه 29.

[49]- تفسير مراغى، ج 26، ص 117.

[50]- سوره ابراهيم (14) آيه 24 به بعد.

[51]- ر.ك: الميزان، ج 12، ص 49; فتح القدير، شوكانى، ج 3، ص 111; التفسير الكبير، ج 19، ص 120; مجمع البيان، ج 6، ص 480.

[52]- الميزان، ج 12، ص 50.

[53]- ر.ك: التفسير الكبير، فخر رازى، ج 19، ص 116 ـ 119.